



۵۴

گفت و گو با حسن مقنی که اسب، یک چشمش را گرفت
ولی عمرش را در کوهسنگی با اسب‌ها گذراند

خاطرات سال هزار و سیصد و درشکه

عکس: سعید گلی/شهرآرا

ریحانه کریمی، کمک مربی ورزش محله سیدی
تلاش کرده خودش را به اطرافیان ثابت کند
یک دختر که فوتبال دوست دارد



شهروندان بارها شاهد تصادف خودروها
در تقاطع بهشتی ۵۱ بوده‌اند، اما شهرداری
می‌گوید این نقطه حادثه خیز نیست
هر هفته، یک حادثه!

یک اتفاق باعث شد عصمت حقیری
بتواند در میان جمع مداحی کند
شروعی بی‌برنامه برای مسیری پربرکت

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



● زیارت به نیابت از شهدای خدمت

هم زمان با ۲۳ ذی القعدة، روز زیارتی امام رضا^(ع) و به روایتی سالروز شهادت ایشان، خواهران بسیجی حلقه صالحین جوان و میان سال پایگاه شهید بهشتی در محله زار عین به همراه فرزندان خود در حرم مطهر رضوی حضور یافتند و به نیابت از امام زمان^(عج) و شهدای خدمت به ویژه شهید آیت الله... رئیس، زیارت نامه خواندند.

در این مراسم که با همکاری پایگاه شهید بهشتی در مسجد امام حسن مجتبی^(ع) واقع در بولوار شهید رجایی طرق برگزار شد، مربی حلقه صالحین باروایت هایی از امام رضا^(ع) و یادآوری دستاوردهای شهید رئیس در سه سال ریاست جمهوری، به مرور بیانات رهبر معظم انقلاب در خصوص شهدای خدمت و مسائل روز پرداخت.



● قرار عاشقی در چهارشنبه های امام رضایی

سمیرا منشادی با هدف تقویت ارتباط معنوی اهالی محله المهدی^(ع) با امام مهربانی ها، برنامه، چهارشنبه های امام رضایی، در این محله طراحی و شروع شده است.

مدیر خیریه منتظران حضرت مهدی^(عج) درباره این برنامه که با استقبال خوب اهالی روبه روده است، می گوید: قرار است این برنامه به صورت هفتگی برگزار شود. در این طرح که باید برای سادگی نیز همراه است، زنان، مردان و سالمندان محله، هر چهارشنبه با اتوبوس به رایگان راهی زیارت حرم مطهر رضوی می شوند.

به گفته محمد رضا مهدی زاده، این برنامه با همکاری هیئت مذهبی فرهنگی ناصرین امام زمان^(عج) و مشارکت خیریه منتظران حضرت مهدی^(عج) اجرایی شود.



● قدردانی از بانوان توانمند محله

دفتر توسعه محلات پهنه سیدی که از بهار ۱۴۰۴ فعالیت خود را به همه محلات این پهنه گسترش داد، هفته گذشته، میزبان نشست صمیمانه ای با کارگروه اقتصادی و رابطین مؤثر محله خلج بود. در این نشست، ضمن قدردانی از مربیان و کارآموزان دوره های مهارت آموزی سال های گذشته، بر تقویت شبکه ارتباطی بانوان توانمند محلات برای افزایش مشارکت اجتماعی تأکید شد. کارگروه های اقتصادی و رابطین مؤثر از سال های ابتدایی شکل گیری دفتر، بازوی مردمی و بین نهادی در اجرای سند توسعه مشارکتی بوده اند.



● دختران جهادگر، در گلزار شهدای روستای مایان

اردوی جهادی دختران نوجوان باتوق «جنت القرآن» هفته گذشته در روستای مایان سفلی برگزار شد.

این حرکت جهادی با هدف ترویج فرهنگ ایثار و مسئولیت پذیری نسل جدید انجام شد و در این برنامه، بیست نفر از دختران ده هشتادی محله ۱۷ شهریور، با رنگ آمیزی محیط و تعویض پرچم مزار شهید غلامعلی کهنسال، یاد و خاطره این شهید رازنده نگه داشتند. این برنامه که با هماهنگی دهیاری مایان سفلی و خانواده شهید اجرا شد، مورد استقبال خانواده شهید اقرار گرفت.

رضادآوری شهردار منطقه ۷ مشهد شد

طی حکمی از سوی محمد رضا قلندر شریف، شهردار مشهد، رضادآوری به عنوان مدیر منطقه ۷ شهرداری مشهد منصوب شد. مراسم تکریم و معارفه شهردار منطقه ۷ با حضور محمود ایاز، مدیرکل حوزه شهردار و امور شورای اسلامی شهر و جمعی از مدیران شهری برگزار شد. در این مراسم، از زحمات مجید و حدتی پور قدردانی شد.

تداوم اجرای پویش «مشهد مهربان»

پویش «مشهد مهربان» و ویژه آزادسازی زندانیان جرائم غیر عمد در دبستان الهام ۲ (دوره دوم ابتدایی) با همکاری مدیریت این مدرسه و معاونان در محله خلج برگزار شد. همچنین در ادامه همراهی های مردمی، اهالی محله المهدی و جوادیه ای های مقیم مشهد در پویش «مشهد مهربان» مشارکت گسترده ای داشتند.

بررسی وضعیت سالک و پیشه آندس

جلسه شورای بهداشت شهرداری منطقه این ماه با حضور نمایندگان اداره ها و نهادهای ذی ربط برگزار شد. در این جلسه، موضوعاتی همچون بیماری سالک و پیشه آندس بررسی شد. همچنین مقرر شد شکایات مردمی درباره مشکلات فاضلاب در خیابان های سحر، قائم^(ع) و شهرک صنعتی طرق پیگیری و برای رفع آن ها اقدام شود.



شهر خبر



برترین تشکل های مردمی منطقه ۷
در رویدادی شهری حضور یافتند

عرضه کردن توانایی ها

سمیرا منشادی ادر رویداد «به توان مردم»، ۱۰ تشکل برتر منطقه ۷ که از میان بیش از پنجاه تشکل فعال منطقه انتخاب شده اند، حضور پیدا کرده اند. آن هادر این برنامه به معرفی فعالیت ها و برنامه های خود به مخاطبان می پردازند. شهردار منطقه ۷ با بیان این خبر به شهرآر امحله گفت: نمایشگاه بزرگ «به توان مردم» با هدف ارائه خدمات و دستاوردهای تشکل های مردمی در عرصه های فرهنگی، اجتماعی، زیارت و گردشگری، تربیت بدنی، سلامت، محیط زیست و اقتصاد مردمی از ۵ تا ۹ خرداد در محل کارخانه نوآوری مشهد برگزار می شود. رضادآوری گفت: اهمیت نقش تشکل های مردمی در پیشبرد برنامه های اجتماعی و فرهنگی شهر انکارناشدنی است.

او افزود: «رویداد به توان مردم» فرصتی است برای معرفی ظرفیت ها و توانمندی های مردمی که در عرصه های مختلف، از جمله تربیت بدنی، فرهنگ و سلامت، به شکل داوطلبانه مشغول فعالیت هستند. منطقه ۷ در این رویداد با انتخاب برترین تشکل ها حضور یافته است و هر روز دو تشکل، برنامه های خود را ارائه می کنند.

شهردار منطقه ۷ بیان کرد: این نمایشگاه، نه تنها زمینه ساز تعامل بیشتر بین مردم و مدیریت شهری است، بلکه موجب انگیزه بخشی و الگوسازی برای گسترش فعالیت های اجتماعی داوطلبانه در سطح محلات خواهد بود.



شهروندان بارها شاهد تصادف خودروها در تقاطع بهشتی ۵۱ بوده‌اند، اما شهرداری می‌گوید این نقطه حادثه خیز نیست

هر هفته یک حادثه!



نجمه موسوی زاده | در تقاطعی به ظاهر آرام و بی خطر، صدای ترمز ناگهانی و برخورد خودروها به هم، دیگری برای ساکنان کوچه بهشتی ۵۱ تازگی ندارد. معبری که روزگاری مسیر عبور بی دغدغه خانواده‌ها و کودکان محله بود، حالا به کابوسی برای آن‌ها و عابران تبدیل شده است. چهارراه، بدون چراغ خطر، بدون تابلو هشدار دهنده و بدون هیچ نشانه‌ای است که راننده‌ها را متوجه کند اینجا باید از سرعت خود بکاهند.

قبل از چهارراه، فقط معبر فرعی، دارای سرعت گیر است و معبر اصلی که خودروها با سرعت زیادی از آن عبور می‌کنند، فاقد هرگونه علامت یا مانع بازدارنده است. همین موضوع، این تقاطع را به نقطه‌ای خطرناک بدل کرده است، به طوری که به گفته اهالی، هر هفته شاهد لااقل یک یاد و تصادف هستند.

تصادف‌هایی که هر هفته تکرار می‌شود

رمضانعلی اخروی، از ساکنان محله شهید بهشتی، چند بار عکس تصادف در این معبر را برایمان ارسال کرده است و داوطلب می‌شود تا همراهمان بشود و از نزدیک مشکل را توضیح دهد. او می‌گوید: هر هفته حداقل یک تصادف در این چهارراه اتفاق می‌افتد.

اخروی تعریف می‌کند: دو هفته پیش، خودرو پژو ۲۰۶ که سرعت زیادی داشت، از مسیرش منحرف شد و باتیر چراغ برق سر چهارراه برخورد کرد. خدارحم کرد که سرنشین آسیبی ندید. به گفته او، این خیابان پهن و بدون علامت، باعث شده است بعضی رانندگان آن را با پیست اشتباه بگیرند؛ متأسفانه برخی از راننده‌ها بدون توجه به اینکه این معبر با وجود عرض زیاد، بزرگراه یا آزادراه نیست، پایشان را روی پدال گاز می‌گذارند و مانند مسابقه رالی، باشتاب رد می‌شوند و برخی رانندگان که حواسشان به سرعت خودرو هست، باید چوب ندانم‌کاری آن‌ها را بخورند.

هشدارهایی که شنیده نشدند

مهدی مقدادی، یکی دیگر از اهالی محله، می‌گوید: دو بار با ۱۳۷ تماس گرفته و مشکل را کامل توضیح داده‌ام، ولی تا حالا هیچ کاری انجام نشده است. ما هم می‌دانیم که نمی‌شود در خیابان‌های اصلی شهر، سرعت گیر گذاشت اما لااقل یک تابلو یا چراغ خطر که می‌توان گذاشت.

او می‌افزاید: باتاریک شدن هوا، بسیاری از ساکنان که از خطر این چهارراه باخبرند، ترجیح می‌دهند راهشان را دور کنند تا از این تقاطع

عبور نکنند. حتی در روز روشن، خانواده‌ها به بچه‌هایشان تأکید می‌کنند که از این چهارراه رد نشوند؛ چون خودروهای بی احتیاط، باعث دردسر اهالی شده‌اند.

فرهنگ سازی به جای سرعت گیر

مسئول امور حمل و نقل و ترافیک شهرداری منطقه ۸ در این باره توضیح می‌دهد: به گفته پلیس راهنمایی و رانندگی، این نقطه جزو معابر حادثه خیز نیست و به جای نصب سرعت گیر، باید با فرهنگ سازی، رانندگی با سرعت مطمئنه را ترویج دهیم.

امین علیزاده ادامه می‌دهد: با توجه به اینکه این چهارراه، محل دور زدن اتوبوس‌های شهری هم هست، نصب سرعت گیر ممکن است برای سرنشینان اتوبوس به دلیل کاهش سرعت عبور از مانع، خطر آفرین باشد. اما اگر ساکنان برای نصب آن اصرار دارند، می‌توانند با جمع‌آوری امضا از اهالی و کسبه، درخواست کتبی خود را به اداره ترافیک منطقه ارائه دهند تا سازمان ترافیک، این موضوع را بررسی کند؛ چون در حیطه اختیار ما نیست.

او یادآور می‌شود: در خصوص نصب علائم ترافیکی، اول کارشناس از محل بازدید می‌کند و پس از تأیید در این باره اقدام خواهد شد. معمولاً نصب سرعت گیر تبعاتی دارد که رانندگان و برخی عابران را معترض می‌کند اما در بعضی موارد برای حفظ جان شهروندان چاره‌ای جز نصب سرعت گیر نیست.

دو هفته پیش، خودرو پژو ۲۰۶ که سرعت زیادی داشت، از مسیرش منحرف شد و باتیر چراغ برق سر چهارراه برخورد کرد. خدارحم کرد که سرنشین آسیبی ندید

“

مراقبت از سلامتی درختان منطقه

بن‌کنی نوداصله درخت خشک و آسیب دیده با هدف جلوگیری از گسترش آفات و بیماری‌ها و همچنین آزادسازی فضای برای کاشت درختان جدید در منطقه ۸ انجام شد. این درختان پس از بررسی‌های کارشناسی و تشخیص خشکیدگی کامل، پوسیدگی یا خطرناک بودن برای شهروندان و تأسیسات شهری بن‌کنی شده‌اند.

کنترل ترافیک در معابر پرت تردد

عملیات خط‌کشی عرضی به مساحت ۵۱۰ مترمربع در معابر منطقه ۸ به منظور رفع گره ترافیکی انجام شد. در این عملیات به متراژ ۱۶۰ مترمربع در تقاطع خیابان انقلاب و امام خمینی^(ع)، خطوط شطرنجی اجرا شد. همچنین خط‌کشی عرضی در خیابان‌های بهشتی، ثامن الائمه یک و نامجو با متراژ حدود ۳۵۰ مترمربع اجرایی شد.

سد معبر ممنوع

از ابتدای سال جاری سیصد مورد سد معبر رفع شد. عوامل اجرایی منطقه ۸ از خیابان‌های امام رضا^(ع) و امام خمینی^(ع) به عنوان مسیر ویژه تشریف زائران و مجاوران به حرم مطهر بازدید کردند. اشغال پیاده‌روها توسط دست‌فروشان غیرمجاز، پارک خودرو و قرار دادن مصالح ساختمانی بدون مجوز از جمله مواردی بود که به آن رسیدگی شد.



شهر خبر



باز خورد

بایگیری شهرآرامحله و اداره فضای سبز انجام شد

قطع درخت خشکیده مقابل مسجد حضرت محمد(ص)

موسوی زاده | بایگیری شهرآرامحله و همراهی اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۸، درخت خشکیده مقابل مسجد حضرت محمد^(ص) واقع در کوچه امام خمینی ۶۰ در کمتر از دو روز قطع شد. این درخت مانعی برای رفت و آمد نمازگزاران به ویژه سالمندان بود که با حضور کارشناسان اداره فضای سبز در محل و ارزیابی شرایط، مشخص شد به طور کامل از بین رفته است؛ به همین دلیل قطع آن در دستور کار قرار گرفت و درخت قطع شد.





داستان جلد

گفت وگو با حسن مقنی که اسب
یک چشمش را گرفت
ولی عمرش را در کوهسنگی با اسب ها گذراند

خاطرات سال هزار و سیصد و درشکه



قاسم فتحی | فرزند گمان علی یادش نمی آید
دقیقا از کی عاشق اسب ها شد. حتی آن روزی
که اسب روسی وحشی با شمش راست کوبید
بین دو ابرویش و چشم چپش را از حدقه درآورد
و کور شد هم مسئله ای نبود که از اسب ها متنفر
شود یا کارش را کنار بگذارد. حسن مقنی حالا
شصت سالگی را گذرانده است و هنوز هم مثل
قبل در گوش اسب هایش چیزهایی زمزمه می کند
و حرف هایی می زند و روی یال هایش دست
می کشد و دل می دهد و قلوه می گیرد. می گوید
اسب بد چیزی است، خیلی خاطر خواه دارد و زود آدم
را جذب می کند.

او حالا یکی از قدیمی ترین کالسکه دارهای
کوهسنگی است که پیشه اش را
پسری اداره می کند و خودش
کمتر با پیش می گذارد اما وقتی
از او خواستیم از خاطرات و
مخاطراتش در این حرفه
بگویند، دوباره عین یک سورچی
تیز و بز نشست پشت کالسکه
خاطراتش که همیشه در جانش
زنده است و تا توانست تازاند.

نصف روز مدرسه، نصف روز درشکه

مقنی، بچه میدان مجسمه یا همان شهدای فعلی است. پدرش توی
بقالی های آن دوره، بارنگهدار بود و مادرش هم خانه دار، یازده ساله بود
و هم زمان که توی مدرسه ۱۵ بهمن درس می خواند، بیکهودید به جای
بازی با هم کلاسی هایش، رفته توی کاروان سراها و گاراژهای اطراف
میدان مجسمه و خیره شده به اسب های کالسکه و توی خیالش، افسار
درشکه تک اسبه ای را دستش گرفته و همه شهر را با آن گشته است. اما
از یک جایی به بعد خیال بافی هایش رنگ حقیقت به خود گرفت و شد
شاگرد حاج غلامرضا که تبار یزدی داشت و صبح به صبح یکی از کارمندان
شهرداری را از خانه اش می برد سر کار و برمی گرداند.

مقنی می گوید: من دیگر از سال ۵۵ کارم همین بود. اما از دو سال قبل تر،
خیلی آن دوروبرها بودم. خیلی که چه عرض کنم؛ همیشه توی کاروان سراها
کنار درشکه ها و اسب های پلیکیدم. البته حاج غلامرضا، پدرم را می شناخت
و بانسشت و برخواستی چند ماهه دید هوایی این اسب ها شده ام. قبول
کرد کنارش باشم. او سرویس رفت و برگشت یکی از کارمندان بود؛ یعنی
آقایی به اسم بهرآبادی را که مسئول امور مالی شهرداری بود. صبح ها
از خانه اش برمی داشت و دم شهرداری پیاده می کرد و ظهر ساعت ۲
برمی گرداند خانه اش. نصف روز مدرسه بودم و نصف دیگر روزی
کالسکه. البته همان نصف روز هم در می رفتم و از مدرسه فرار می کردم.
مادر خدا بیامرز حسن، در به در دنبالش می گشت تا شاید بتواند او را به سر
درس و مشقش برگرداند اما به قول خودش خیال سربه راه شدن نداشت؛
«دیگر درس و مشق به جانم نمی چسبید. همه فکر و ذکرم درشکه بود و اسب.
یادم می آید هنوز سن و سالی نداشتم که موقع کار با درشکه حاج غلامرضا
توی راه میل کاریز که حالا شده است موسوی قوچانی یک بار چرخ عقب
شکست و معطلمان کرد. با یک درشکه دیگر رفتم و چرخ یکدک آوردم و
خلاصه راست و ریستش کردم.»

او دستی به یال اسبش می کشد و می گوید: ایستگاه مرکزی
درشکه چی ها، پایین خیابان بود و باقی ایستگاه ها هم در
محدوده شهری. آن موقع اغلب دوروبر حرم جمع می شدیم
چون بیشتر، آن اطراف مسافر داشتیم.

مقنی یادش می آید از ایستگاه چهارراه عامل و خط میل کاریز
مسافر می زد و می رفت به ایستگاه محمدآباد که نفری سه زار
کرایه اش بود؛ یعنی اگر مسافر، کشتارگاه پیاده می شد کرایه اش
می شد دوزار و اگر تا خود محمدآباد می نشست می شد سه زار
یا نیم قران. این سال ها دیگر حاج غلامرضا از نا افتاده بود و
نمی آمد سرکار. ۸۵ سال سنش بود. برای همین ریش و قیچی
افتاد دست مقنی. اما یک مشکل اساسی وجود داشت: پاهای
حسن مقنی روی درشکه خواب می رفت.

شب ها خواب اسب می دیدم

حسن شانزده هفده ساله، قد کوتاه بود و جثه ریزه میزه ای داشت.
برای همین نمی توانست روی صندلی راننده بنشیند و ناچار بود
بایستد. اگر می نشست، پاهایش آویزان می شد و خواب می رفت؛ تا
سال ها، صبح به صبح، ایستاده، با درشکه، می رفتم میدان تره بار نادری
که حالا شده چهارراه میدان بار. از آنجا بار و مسافر می بردم. از سال ۵۵
که زانران می آمدند کوهسنگی من هم آمدم اینجا. درد سرش کمتر بود
و درآمدش بیشتر. آن موقع نان و آب و درس و مشق رفته بود کنار و فکر و
ذکر شده بود اسب. شب ها خواب اسب می دیدم. با اسب ها بیشتر از
آدمیزاد حرف می زدم. انگار با آن ها حالم خوب بود. طبیعی هم بود. بیشتر
وقتم در روز با این حیوان خدا سر می شد. آن سال ها با همه جور اسبی هم
سروکار داشتم. البته بیشتر اسب ها آن موقع توی مشهد اسب گردی بود.»

۵ تومان حق حساب به رئیس کلانتری

درشکه داشتن در کوهسنگی آن موقع نیازی به مجوز نداشت ولی اگر
می رفتی دور حرم قصه فرق می کرد. مقنی یادش مانده است که با چه
راهکاری بی حرف و حدیث، می توانستی دور حرم کار کنی؛ «موقع استانداری
ولیان، دور حرم نرده کشی بود و هیچ وسیله ای رفت و آمد نمی کرد جز
درشکه. ۱۰ شب تا ۱۲ شب به رئیس کلانتری چهارم که با جیبش می آمد
و ما هم با درشکه، پنج تومان حق حساب می دادیم. این پول را مستقیم
به دستش نمی دادیم که مبادا صورت خوشی نداشته باشد. یک پاکت
میوه دستش می دادیم. پنج تومان را می انداختیم مابین گلابی و سیب
توی پاکت و تقدیم کلانتری می کردیم که دست از سر درشکه چی ها بردارد.»





تفریح مردم شده ایم

شهر دیگر شلوغ شده بود و درشکه چی ها اجازه نداشتند بیایند توی مسیرهای ماشین رو. کارشان جدیت گذشته را نداشت و شده بود تفریح مردم. برای همین فقط شب ها می توانستند در شلوغی زائران کار کنند. حالا اما خیلی هایشان دیگر نیستند. گاهی به دعوت مهد های کودک و مدرسه ها می رود آنجا و بچه های کوچک حیوان ندیده و شهرزده را با اسب دور می دهد و صدای ذوق و کیفشان تا چند روز کوش می کند اما مقنی باز هم گله مند است؛ چون دیگر جایی نمانده که کالسکه را در آن براند. مقنی می گوید دوسالی می شود که دو تا کالسکه را خوابانده با اینکه دلش می خواهد کار کند؛ «ما سر جمع خیلی نیستیم. شاید ده پانزده نفر که همان ها چند سر عائله دارند. مدبری، مسئولی متولی ای کسی بیاید راهی باز کند برایمان. هر کد امشان هزار تا مشکل دارند و هزینه ها هم کمر شکن است.»

شب ها از ما بهتران سوار اسب ها می شوند

غیر از اینکه سواری گرفتن از اسب و نشستن در درشکه برای ملت جذابیت دارد، رنگ و هیبت و استخوان بندی و شکل و قیافه اسب ها هم خاطر خواه های زیادی دارد و می گوید اسب هر چه درشت تر مردم تر پسند تر. مقنی از اینجا دیگر به افسانه ها و اسطوره ها و باورهای مردم راه باز می کند و شکل نابی از اسب را برایمان ترسیم می کند؛ «مشهدی ها از اول به اسب علاقه داشتند. اسب از نظر مردم ملائکه است؛ روزی دارد. از قدیم این را می گفتند. اسب پریرا داشت. شب ها از ما بهتران می آیند سوار اسب ها می شوند. یال ها و زلف های بلند اسب را می یافند. اسب سفید طالب زیاد دارد. من خودم به چشم دیده ام. صبحش آمدم بافتنی های از ما بهتران را باز کردم، می گویم واقعا به این افسانه ها باور دارد، که تشر می زند؛ «افسانه کجا بوده مرد حسایی؟! عین واقعیت است.»



مقنی علاوه بر آدم ها با درشکه اش اسباب خانه هم به همه جای شهر می برده است؛ «یادم می آید از میدان مجسمه اسباب عروس و داماد می بردم به قلعه شقا که طرف های سمزقند است به پونز ده زار. مثل حالا هم تجملات و این قرتی بازی ها نبود. یک جعبه بود که داخلش چند تا کاسه بشقاب و ملاقه بود یک والور و چهار تا زیلو و یک دست رختخواب. اعیان اعیانش هم یک کمد اضافه بر این ها داشتند و تمام.»

پانزده یا شانزده سالش بود که اولین اسبش را به ۲۰ تومان خرید. مدتی بعد با پس انداز سال ها کار توانست درشکه ای بخرد به ۶ هزار تومان.

مرگ اسب در تخت جمشید

وقتی سوچی کالسکه باشی و هر روز خدا با مسافر و زائر سروکار داشته باشی به اندازه موهای سرت دوست و رفیق و آشنا پیدا می کنی. برای مقنی که چانه گرمی دارد و خوش مشرب است و اهل حال، تعداد این رفقا چند برابر است؛ «یک باریکی از آن ها دعوتم کرد شیراز. خودش کالسکه داشت و عشق اسب بود. دوازده روز آنجا بودم. سال ۹۷ بود. اسب ها را بار ماشین مخصوص کردند و خودم هم جداگانه راه افتادم و رفتم تخت جمشید. سیزده به در بود اما روز تلخی شد برایم و خاطره اش هنوز اذیتم می کند. اسبی داشتم که آنجا تلف شد. رفته بودم کوه رحمت، پشت تخت جمشید. سیزده به دری با همین دوست و آشنای خودمان رفته بودم آنجا. یکی از همان آشناها خیلی طالب اسب ما بود. گفتیم مال پسر ما است و مال من نیست. او هم برگ های خرزهره را که سمی است، داده بود اسب خورده بود و زبان بسته فوری تلف شد. زنگ زدند که بیا، رفتم دیدم زبان بسته خشک شده. خیلی غصه خوردم. چند سالی بود داشتمش. توی مشهد در تیزپایی اسبی به گرد پایش نمی رسید. پنجاه کیلو متر فقط یورقه می رفت. با اسب رفتم و بی اسب برگشتم. هر وقت اسم تخت جمشید می آید، یاد آن اتفاق می افتم و حالم خراب می شود.»

یکی داستان است پر آب چشم

آخر سر می پرسم چرا یک چشمش نیست و نبودنش آیا ربطی به اسب ها دارد، که دارد. مستقیم هم ربط دارد. موبه مو و لحظه به لحظه اش را یادش است؛ «جانم برایت بگویم که ۲۱ سالم بود. صلات ظهر ۱۳ آبان سال ۶۱ پنجشنبه روزی بود. یک اسب وحشی روسی را آورده بودند که من رام کنم. رفیقی داشتم که گفت یک ٹک پایا این اسب چموش را سر عقل بیاور و برو. آن قدر با این نوع حیوان سروکار داشته ام که یکی از کارهایم رام کردن اسب سرکش است. کاری می کردم که ترس اسب بریزد. همراهی اش می کردم. بالاخره بعد از کلی بدقلقی رفیق می شدید و خلاصه بعد از چند روز می شد اسبی رام و تودل برو.»

آن روز آن ها سه نفر بودند که دو نفرشان از بچه های درگز بودند؛ «من سمت راست اسب ایستاده بودم که یکی از آن بچه ها شلاقی به تن اسب زد و ناغافل اسب لگدی زد و شمش راست خوابید بین دو ابرویم. رگ عنیه چشمم قطع شد. چشمم پودر شد. چند سال گذشت ولی مادرم راضی نشد چشم مصنوعی بگذارم. قدیمی بود دیگر. فکر می کرد دکترها می خواهند چشم حیوان بکارند توی چشمم.»

حسن مقنی حالا با خاطراتش زندگی می کند. او خودش را باز نشسته کرده اما تفریحش سرزدن به اسب های کوهسنگی است. از کنار هر کد امشان که رد می شود، چیزی می گوید. دستی به پشت اسبی می کشد، یال یکی را نوازش می کند، به صاحب اسبی توصیه ای می کند که این اسب نفخ کرده، تادار و وایش کند.

مقنی آن قدری که با اسب ها وقت گذرانده با آدم هانه. او چشمش را پای اسب گذاشت اما عشقش را زمین نگذاشت.



ریحانه کریمی، کمک مربی ورزش محله سیدی، تلاش کرده خودش را به اطرافیان ثابت کند

یک دختر که فوتبال دوست دارد

۷



راه تجربه

دنبال کردن ورزش تادانشگاه

با آنکه علاقه زیادی به ورزش داشت، به هنرستان تربیت بدنی نرفت و رشته طراحی دوخت را برای ادامه تحصیل در دبیرستان انتخاب کرد. او با دلخوری ای که از صدایش پیداست، می گوید: خانواده ام معتقدند که از ورزش نمی توان درآمد کسب کرد. به همین دلیل هنرستان را انتخاب کردم. اما در کلاس، همه هوش و حواسم پی فوتبال بود. این جوان محله سیدی می گوید: از معلم هایم اجازه می گرفتم و از کلاس خارج می شدم. کلاس ادامه داشت و همه درگیر درس و بحث بودند اما من با دوستانم در حیاط مدرسه فوتبال بازی می کردم. چون عشقم فوتبال بود. درس هایم را در حد اینکه به پایه بالاتری بروم می خواندم. با این حال ریحانه، خیاطی و طراحی را دوست داشت و دوخت و دوز را برای دوری از لحظه های پر استرس و افسردگی اش انجام می داد؛ قصد ادامه تحصیل در رشته طراحی دوخت را ندارم. همین که گاهی برای کسب آramش پشت چرخ خیاطی می نشینم، کافی است. می خواهم در رشته تربیت بدنی ادامه تحصیل بدهم. برای همین کتاب های این رشته را گرفته ام و مشغول درس خواندن هستم تا بتوانم سال آینده در کنکور شرکت کنم.



سمیرا منشادی عاشق فوتبال است و هر جاتویی ببیند، ناخودآگاه به سمتش می دود. در دوران تحصیل در مقطع متوسطه، با تیم مدرسه، مقام اول تا سوم مدارس آموزش و پرورش مشهد را به دست آورد و در لیگ دسته سه مشهد، سه سال مقام اول استان را کسب کردند. ریحانه کریمی قدوسی بیست سال دارد و تصمیمش را گرفته است تا در مسیر ورزشی پیشرفت کند. این دختر ساکن محله سیدی در تیم های سرخس، فولاد مشهد و سه سالی راهم در یکی از آکادمی ها، فوتبال بازی کرده است. اما به دلیل شکستگی استخوان ساق پا نتوانسته با این آکادمی ادامه بدهد. علاقه زیادی به مربیگری دارد و این روزها به عنوان دستیار مربی مشغول کار است. دوست دارد هر چه را خودش با تجربه آموخته است، به بقیه یاد بدهد. او در این سال ها استعداد های بسیاری در دختران دیده است و دوست دارد آن ها را تشویق کند: استعداد هایی که در مناطق حاشیه شهر زیادند و برخی از آن ها به دلیل کمبود امکانات ورزشی آن طور که باید، کشف نمی شوند.

فوتبال یا فوتسال؟

ریحانه گاهی فوتبال بازی می کند و گاهی فوتسال. از او می پرسیم کدام یک برایش جذابیت دارد؟ کمی تأمل می کند و ادامه می گوید: فوتبال هیجان زیادی دارد و انتخاب اولم است. هیجانی که در این رشته هست، فکر نمی کنم در رشته دیگری باشد. از نظر خیلی ها فوتبال جذاب ترین رشته ورزشی در دنیاست، ولی از نظر من فوتسال هم جذابیت های خاص خودش را دارد. از سویی خانواده ها به خاطر اینکه دخترشان در محیطی سرپوشیده بازی می کند، بیشتر تمایل دارند که فرزندشان در این زمینه فعالیت کند. کریمی هنوز در ذهنش فوتبال و فوتسال را مقایسه می کند: «باتوجه به محدودیت هایی که بانوان برای بازی در رشته فوتبال دارند، فوتسال برایشان راحت تر است. می توانیم راحت برویم سالن و تمرینات بدن سازی و تویی انجام دهیم. کم نیستند دخترانی که به فوتبال علاقه دارند اما به دلیل محدودیت هایی مثل دوری راه از زمین چمن مناسب به فوتسال روی می آورند. البته این را بگویم که این روزها تیم فوتسال بانوان کشورمان در سطح آسیا و بین المللی مطرح است و حرف های زیادی برای گفتن دارد.

نیاز نیست مثل پسر ها باشم

نه رفتاری پسرانه دارد و نه تیپ ظاهری و صحبت کردنش پسرانه است. وقتی موضوع را با او در میان می گذارم، می گوید: اوایل تصور می کردم که باید رفتار پسرانه داشته باشم. اما به مرور زمان متوجه شدم که باید خودم باشم. یک دختر که فوتبال دوست دارد. او معتقد است که در ورزش فوتبال، بانوان کمتر دیده می شوند و زمینه بازی برایشان کمتر فراهم است. در حالی که اگر شرایط مهیا شود، استعداد های بسیاری در شهر وجود دارد. ریحانه کریمی می گوید: من نتوانستم در آن دورانی که وقتش بود، رشد کنم و استعدادم به خوبی شناخته نشد. دوره سنی برای یک ورزشکار خیلی مهم است و اینکه در سن کودکی کسی استعدادتان را شناسایی کند. آرزوی ریحانه این است که می توانست در تیم های لیگ دسته یک بازی کند. بایکند می که امید در آن موج می زند، می گوید: شاید کمی دیر باشد. اما تلاشم را می کنم تا بتوانم تیم را به لیگ دسته یک ببرم. این روزها به عنوان دستیار مربی فعالیت می کنم. می دانم که می توانم در مقام مربی، شاگردان خوبی پرورش بدهم.

در حد توانشان کمکش می کنند تا بتواند به خواسته اش برسد.

روزهای سخت خانه نشینی

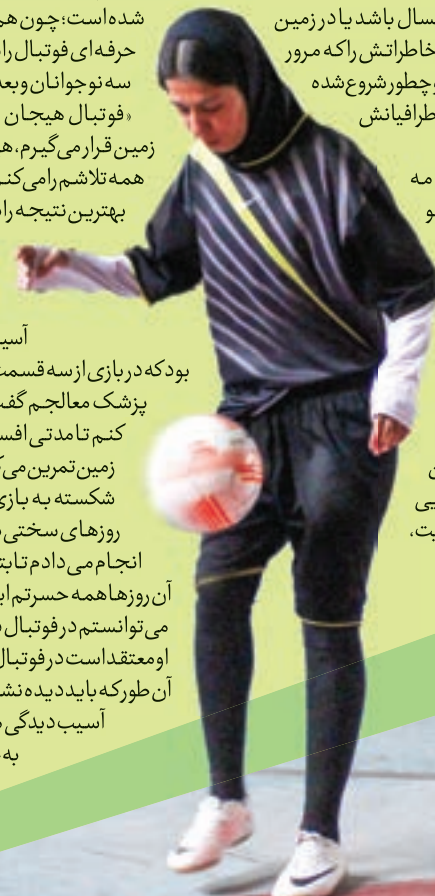
رسیدن به چهارده سالگی برایش خاطره ای به یادماندنی شده است؛ چون هم زمان با ورود به این سن به طور حرفه ای فوتبال را شروع کرده است و در لیگ دسته سه نوجوانان و بعد هم جوانان انتخاب شده است؛ «فوتبال هیجان خاصی دارد. هنگامی که داخل زمین قرار می گیرم، هیچ هدفی جز برنده شدن ندارم. همه تلاشم را می کنم تا تیمی که در آن بازی می کنم، بهترین نتیجه را بگیرد.»

ریحانه به همراه آکادمی نامجو سه سال مقام اول استان (لیگ دسته سه) را به دست آورد اما آسیب دیدگی سدر اهش شد؛ سال ۱۴۰۱ بود که در بازی از سه قسمت ساق پایم شکست. بعد از اینکه پزشک معالجم گفت نمی توانم دیگر فوتبال بازی کنم تا مدتی افسرده شده بودم. من که هر روز در زمین تمرین می کردم، حالا باید می نشستم و با پای شکسته به بازی دیگر دوستانم نگاه می کردم. روزهای سختی بود؛ فیزیوتراپی و حرکت درمانی انجام می دادم تا بتوانم دوباره روی پا هایم بایستم. آن روزها همه حسرت می بردند که بهترین روز هایی را که می توانستم در فوتبال داشته باشم، از دست داده ام. او معتقد است در فوتبال به آنچه حقتش بوده، نرسیده و آن طور که باید دیده نشده است. یکی از دلایلش راهم این آسیب دیدگی می داند. اما امیدوار است بتواند به عنوان مربی یا دستیار مربی راهش را در این زمینه ادامه بدهد.

عاشق فوتبال؛ چه سالی چه چمنی

دلش نمی خواهد دختران مستعد، دیر دنبال علاقه شان بروند و حسرت به دل بمانند. می گوید: به خودم که نگاه می کنم، می بینم در این سال ها کسی تشویقم نکرد؛ چون دختر بودم، برایشان باور پذیر نبود عاشق فوتبال باشم. اما ریحانه کریمی عاشق فوتبال بوده و هست. فرقی نمی کند که داخل زمین سر پوشیده باشد و اسمش فوتسال باشد یا در زمین چمن باشد و بگویند فوتبال بازی می کند. خاطراتش را که مرور می کند، نمی داند علاقه اش به فوتبال از کجا و چطور شروع شده است. در خانواده نه پدرش و نه هیچ کدام از اطرافیانش علاقه مند به فوتبال نیستند.

این دختر جوان فوتبال نیست این طور ادامه می دهد: کلاس سوم دبستان بودم که عضو تیم مدرسه مان شدم. قبل از آن هم خودم باتویی که داشتم در محیط خانه تمرین می کردم. در آن سال هایی که تحصیل می کردم، عضو ثابت تیم مدرسه مان بودم و مقام های مختلف تیمی را به دست آوردم. او باتیم والیبال و بسکتبال مدرسه شان هم به مقام دست یافته، اما علاقه اش به فوتبال بیشتر بوده است. بالاخره به پدر و مادر از این علاقه می گوید و در ابتدا با مخالفت هایی مواجه می شود. اما در نهایت،



یک اتفاق باعث شد عصمت حقیری بتواند در میان جمع مداحی کند

شروعی بی برنامه برای مسیری پربرکت

صندوق
خاطرات

حقیری به میزبان می گوید که بیش از این جایز نیست میهمانان معطل بمانند و بهتر است به مردم بگویند که مولودی خوانی برگزار نمی شود. با اصرارهای عصمت خانم، صاحب خانه موضوع را با میهمان ها مطرح و از آن ها معذرت خواهی می کند.

● اولین مولودی خوانی

صاحب خانه رو به حقیری می کند و می گوید: شما که زحمت قرآن خواندن و دعای توسل را کشیدید و صدای خوبی هم دارید، چرا مولودی نمی خوانید؟ این قاری قرآن و مداح محله قائم (عج) در ادامه لیخند می زند و می گوید: تا آن روز بین فامیل مولودی خوانده بودم، اما هیچ وقت در جمع غیر فامیل اجرا نکرده بودم. به آن خانم هم همین را گفتم. عصمت خانم بالاخره با اصرار صاحب خانه قبول می کند که مولودی بخواند. باگوشی اش به دنبال متن مولودی برای آن روز می گردد. او حرفش را این طور ادامه می دهد: بدون اینکه از قبل تمرین کرده باشم، شروع به مولودی خوانی کردم. البته ناگفته نماند که تپق هم زدم و گاهی اشتباه خواندم. اما در مجموع مجلسی گرم و به یادماندنی شد.

وقتی مجلس تمام شد، خودش هم باور نمی کرد که توانسته است این کار را انجام بدهد؛ در طول مولودی، چشم های صاحب خانه از شادی برق می زد. برنامه که تمام شد، همه تشکر و ابراز لطف کردند. اجرای این مولودی باعث شد سایر بانوان هم از من بخواهند که برایشان مولودی بخوانم. حالا نزدیک به ۱۰ سال است که علاوه بر قرائت قرآن، مداحی و مولودی خوانی هم برای مجالس بانوان انجام می دهم.

این طور روایت می کند: شب میلاد باسعادت امام رضا (ع) بود. یکی از همسایه ها مراسمی به همین مناسبت در منزلش برپا کرده بود. همان طور که در حال خواندن دعا بودم چشمم به صاحب خانه افتاد که مضطرب و بیایکی از خواهرهایش مشغول صحبت بود. او سرش را که از روی کتاب دعا برداشت، دید دختر صاحب خانه مقابلش ایستاده است و می خواهد حرفی بزند. حقیری تعریف می کند: یکی از بانوان ادامه دعا را خواند تا بتوانم با او صحبت کنم. دختر صاحب خانه گفت: «مادرم می گوید اگر می شود دعا را طولانی تر کنید؛ چون خانمی که قرار بوده به همراه گروهش برای مولودی خوانی بیاید، برایش مشکلی پیش آمده است و کمی دیرتر می آید.»



سمیرا منشادی در هر محله، همیشه کسانی هستند که با صدای گرم و دل های روشنشان، حال مجالس مذهبی را عوض می کنند و نامشان با خاطره های معنوی و لحظه های ناب گره می خورد. عصمت حقیری، یکی از همان چهره های آشنای محله قائم (عج) است؛ زنی که از کودکی بانوای قرآن رشد کرده و در مجالس دعای اهل بیت (ع) بزرگ شده است. از سنین کم، قاری قرآن در مراسم فامیلی بود. اما هیچ گاه خاطره شب میلاد امام رضا (ع) را از یاد نمی برد: شبی که بی برنامه و بی تمرین، اما با تمام وجود، برای نخستین بار در جمعی از بانوان مداحی کردم و مولودی خواند.

این اتفاق سرآغاز مسیری بود که حالا نزدیک به ۱۰ سال است ادامه دارد. از آن شب، او دیگر فقط قاری قرآن نبود؛ بانوان محله، صدای او را برای مولودی ها و مداحی ها هم خواستند و عصمت خانم حقیری با توکل به امام مهربانی ها، قدم در راهی گذاشت که جز با عشق نمی توان ادامه اش داد. ماجرای آن شب، شیرین و دل نشین است؛ پراز اضطراب، توکل، لیخند، و تشویق. داستانی که شنیدنش، دل آدم را گرم می کند.

● وقتی مولودی خوان غایب بود

حقیری در خانواده ای بزرگ شده است که سه برادرش مداح و ذاکر اهل بیت (ع) هستند. آن طور که خودش می گوید، صدای خوب را از پدرشان به ارث برده اند. او آن روزی را که برای اولین بار در مراسم یکی از اهالی محله، مولودی خواند و برای امام رضا (ع) مداحی کرد، برایمان

نوجوان محله بهشتی رؤیاهای بزرگی در سر می پروراند

نقاشی خوره کتاب



● برای شروع یک نقاشی جدید، از کجا الهام می گیری؟

گاهی از یک شعر، گاهی از یک رنگ خاص، شیء یا حتی یک حالت چهره. بعضی وقت ها فقط با دیدن نور روی دیوار یک ایده در ذهنم جرقه می زند. بیشتر نقاشی هایم با دیدن دنیای اطرافم شکل می گیرد.

● تا به حال اثری را فروخته ای؟

بله، چند تا از نقاشی هایم را فامیل و دوستان نزدیکم خریده اند. بعضی ها سفارش طرح می دهند یا می خواهند که برای مناسبت خاصی برای آن ها نقاشی بکشم. هر بار که کسی برای کارم ارزش قائل می شود یا تشویق می کند، انگیزه ام چند برابر می شود. حس می کنم دارم کم کم به رؤیاهایم نزدیک می شوم.

● غیر از هنرهای تجسمی، به چه چیز دیگری علاقه داری؟

ادبیات، به ویژه شعر سپید را خیلی دوست دارم. کتاب زیادی خوانم؛ چه شعر باشد، چه کتاب هایی درباره تاریخ هنر و مرمت آثار باستانی.

● عضو کتابخانه هم هستی؟

بله، از همان بچگی که با کتاب آشنا شدم. عضو کتابخانه مدرسه بودم. هنوز هم بخشی از پول تو جیبی ام را صرف خرید کتاب می کنم.

● اوقات فراغت را چطور می گذرانی؟

یاد در حال نقاشی ام، یا غرق در کتاب. آن قدر که بعضی از دوستانم لقب «خوره کتاب» را به من داده اند و از این بابت خوشحالم.

نوبت به انتخاب رشته در مقطع متوسطه رسید، گرافیک را انتخاب کردم؛ چون هم تنوع بیشتری داشت و هم با روحیه ام جور درمی آمد.

● به کدام تکنیک های نقاشی بیشتر علاقه داری؟

طراحی با سیاه قلم و نقاشی با گواش را بیشتر دوست دارم. تقریباً همیشه مشغول طراحی هستم و دستم هیچ وقت بیکار نمی ماند.

● الهام بخش تو در دنیای هنر چه کسی است؟

آثار ونگوگ را خیلی دوست دارم. سعی می کنم گاهی سبک او را تمرین کنم، چون در نقاشی هایش احساس جاری است.



نجمه موسوی زاده آن قدر عاشق طراحی و نقاشی است که حتی لحظه ای نمی تواند از آن دل بکند. کیانا حسین زاده، نوجوان شانزده ساله محله بهشتی و هنر جوی رشته گرافیک، هر زمان که فرصتی پیدا می کند، قلم به دست می گیرد. گاهی هنگام تماشای تلویزیون یا در جمع خانوادگی؛ بدون آنکه مهم باشد کجا نقاشی می کند. در گوشه روزنامه، دفتر تلفن یا هر تکه کاغذی که دم دستش باشد، طرح هایی خلق می کند. حتی در ذهنش با خیال پردازی، نقش هایی می زند که هنوز روی کاغذ نیامده اند.

کیانا تا کنون توانسته است دو سال پیاپی، مقام اول و دوم نقاشی باتکنیک گواش را در جشنواره فرهنگی هنری «فردا» در سطح هنرستان های مشهد در سال های ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ از آن خود کند.

● چه زمانی متوجه علاقه ات به نقاشی شدی؟

از بچگی نقاشی می کشیدم، اما از کلاس ششم بود که فهمیدم چقدر به این هنر علاقه دارم. همان موقع از خانواده ام خواستم من را برای آموزش ثبت نام کنند.

● آموزش در کلاس نقاشی برایت کافی بود؟

سه سال پیاپی کلاس می رفتم و در همین مسیر مطمئن شدم که علاقه ام جدی است. وقتی





چند روز پیش، مادر مسجد محله مان برای شهیدرئیزی و دیگر شهدای خدمت، مراسم یادبود برگزار کردیم. هیئت امنای مسجد جودالائمه^(ع) در محله امام رضا^(ع) طوری برنامه ریزی کردند که ما بتوانیم در دیگر مراسم مساجد هم جوار نیز شرکت کنیم. تصویر و متن از محمدرضا احمدیان، محله امام رضا(ع)



به خاطر آسفالت کوچه چمن ۳۶ که حدود یک دهه اهالی محل پیگیر آن بودند، خیلی خوشحالم و از شهرداری تشکر می‌کنم. بالاخره به خواسته ساکنان این کوچه هم اهمیت داده شد.

تصویر و متن از حمید فخرایی، محله ۱۷ شهریور



هفته گذشته به مدت پنج شب، برنامه «بچه مرشد ۲» ویژه کودک و نوجوان در محوطه گرادین کوهسنگی برگزار شد. هنرمندان شبکه «نهال» اجرای آن را به عهده داشتند. در قالب این برنامه، بچه‌ها با فردوسی و شاهنامه آشنا شدند و از نمایش عروسکی و مسابقه لذت بردند.

تصویر و متن از مریم چنارانی، ساکن محله کوهسنگی



هفته پیش، از طرف کادر مدرسه مان، کتاب «ویولون زن روی پل» نوشته خسرو باباخانی را به مادرانش آموزان دادند تا مطالعه کنیم. این کتاب درباره خاطرات سی سال اعتیاد یک معتاد و رهایی او از این دام بود. فکر نمی‌کردم این قدر راحت آدم معتاد شود و ترک کردن این قدر سخت باشد. بعد از مطالعه، از محتویات کتاب مسابقه برگزار شد و به برنده‌ها هم جایزه دادند.

تصویر و متن از راستین حسین پور، محله جنت



این حلقه بسکتبال را که می‌بینید، بلای جانمان شده است. صدای توپی که وارد این حلقه می‌شود و به دنبالش دست و داد و پیداد از سر خوشحالی، امان همسایه‌های این زمین روباز ورزشی را بریده است. سرو صدا تا نصفه شب به گوش می‌رسد. کاش در این فضای روباز از ۹ شب به بعد بسته شود.

تصویر و متن از حمیدرضا مژده، ساکن محله آبشار

محله به روایت شما